سخنرانی مسجد ملک (تهران) جلسه 10

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّين، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَريَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ المُنْتَظَرِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِيتاءَ الزَّكاةِ وَ كانُوا لَنا عابِدينَ) [1]

اگر کمی تأمّل کنید و دقّت کنید، می‌بینید بندگی، بالاترین سِمَت و صفت و بالاترین درجه برای انسان است.

بنده را سر بر آستان بودن نَفَسی در رضای حضرت دوست گر چو زنجیر سر به حلقه در

بهتر از پا بر آسمان بودن بهتر از عمر جاودان بودن گر چو در سر بر آستان بودن

بندگی لذّتی دارد فوق تمام لذائذ. اوّل از نظر مادیّت بگویم. چون ما مادّی هستیم. کاری به معارف روحانی و نفسانی نداریم. از نظر دنیایی آدم بنده باشد یا آقا کدام بهتر است؟ بنده باشد بهتر است. چطور؟ آدم وقتی غلام کسی بود، فقط چند شغل دارد که باید انجام دهد. اول صبح نان بخرد. بعد آب‌پاش را بردارد و باغچه‌ها را آب بدهد. هفت هشت تا از این کارهاست. وقتی انجام داد خیالش راحت است. لباس غلام به عهده آقاست. خوراك به عهده آقاست. خانه به عهده آقاست. آقا باید مسکن برای او تهیه کند. اگر زن‌طلب باشد آقا برایش زن بگیرد و الاّ به نوامیس خودِ آقا خیانت می‌کند. بیمار شد؛ چشمِ آقا شش تا بشود دکتر برایش بیاورد. کلفَت و نوکر هیچ غصّه‌ای ندارد. نه اندیشه لباس دارد، نه اندیشه خوراك دارد، نه اندیشه مسکن دارد، همه اینها بر گردن آقاست. تمام این تکالیف وظیفه آقاست. آقا باید نوکر را اداره کند. پس نوکر خیلی راحت است بر خلاف آقا که هزار و يك تشویش دارد. آی! نوکر ما گرسنه نماند، نوکر ما برهنه نماند، نوکر ما مریض نشود.

آن زندگی لذّت‌بخش است که در آن اضطراب نباشد. هر زندگانی که اضطراب نداشت مطلوب است. دنیا کیفیّتش مطلوب است نه کمیّتش. چه بسا افرادی جوجه را مثل زهر می‌خورند! این بنده‌خدای دهاتی نان جو خالی می‌خورد با يك لذّتی!

هر چقدر تشریفات زندگانی بیشتر می‌شود، اضطراب بیشتر می‌شود. هر چقدر زندگی به اصول اولیّه طبیعت نزدیکتر باشد لذّتش بیشتر است. هر چقدر علاقه بیشتر شد ناراحتی بیشتر است. هر چقدر علاقه کمتر شد راحتی زیادتر است. لذا انبیاء مردم را به انقطاع از دنیا دعوت می‌کرده‌اند، چون لذّت دنیا در اینست. اگر آدم تعلّق خاطر به دنیا نداشته باشد آن وقت از ورشستگی غصّه نمی‌خورد، از کمی دخل غصّه نمی‌خورد، غصّه که نخورد راحت است. به هر حالت انسان وقتی نوکر شد فکر و اضطرابش کمتر است، بر خلاف اینکه اگر آقا بشود اضطراب قلبي‌اش بیشتر است به جهت اینکه در اندیشه تأمین زندگانی غلام و کلفت است. این هم باری است روی دوش او امّا غلام خیر. همین قدر که کارش را کرد يللّی [2] می‌خواند. به علاوه وقتی آدم نوکر شد يك تکیه‌گاهی دارد که من به اربابم می‌گویم جلو این کار را بگیرد. حالا اربابش بتواند یا نتواند بحث دیگری است. بالاخره غلام و کلفت در ناملائمات تکیه‌گاهی دارد و آن تکیه‌گاه، اربابش است.

پس در همین دنیا عبودیّت از نظر حرّیّت، و اطلاق نفس از نظر داشتنِ لذّت در دنیا از آقائی بهتر است. حالا اگر عبودیّت خدا پیدا شد، اگر کسی بنده خدا شد، غصّه روزی نمی‌خورد.

(وَ فِي السَّماءِ رِزْقُكُمْ وَ ما تُوعَدُون) [3]

من چرا غصّه بخورم که بازار زیر و رو شده؟ گور پدر بازار! ارباب من، خدای من، ربّ من، (جمع ربّ، ارباب است) آقای من، سیّد من، او عهده‌دار غذای من است. چرا غم بخورم. دیگر غصّه برهنگی نمی‌خورد. ارباب، خودش مواظب است.

(وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللهَ بالِغُ أَمْرِهِ) [4]

خدا «بالغ امر» است. خدا رسیدگی به کار بندگان می‌کند.

يك وقتی من در سبزوار دچار ابتلایی شدم. سی شب منبر رفتم به جنگ صوفي‌ها. حسابی آن‌ها را لِه کردم. با یاری صاحب الزمان7 آن‌ها قصدهایی درباره من کردند. يك شب تروریست‌هاشان هم آمدند ولی نتوانستند. من نامه نوشتم برای استادم در مشهد که چه کنم؟ أوّلُ مایُری نامه این بود و در جواب نوشت:

چاره‌ساز ما به فکر کار ماست

فکر ما در کار ما آزار ماست

«خَفِ اللهَ يَكْفِيكَ مَا سِوَاكَ» [5] رابطه‌ات را با خدا محکم کن. بندگیِ خودت را به خدا محکم و مبرم کن، برو راحت بخواب. تو نمی‌خواهد فکر کنی. چاره‌ساز به فکر است. «کافی المهمات» به فکر است. یکی از اساتیدی که داشتم یکی از نصایح او به شاگردانش این بود: «شما نوکری صاحب‌الزمان7 را بکنید، و دیگر هیچ فکر نکنید. آقا خودش به فکر هست.» می‌فرمود: «آقا بیشتر از نوکر در فکر اداره کردن نوکر است. چون نوکر زندگي‌اش بر عهده آقاست.»

حضرت پیغمبر9 روزی سوار بودند. فضل‌بن عباس بچه‌ای بود. بچه‌ها از سواری مفت خوششان می‌آید. پیغمبر هم که مردِ کار بود.

به بهانه‌های رنگین به ترانه‌های شیرین

به من آورید يك دم، صنم گریز پا را

او می‌خواهد مردم را به طرف «صمد» دعوت کند. چشم حضرت افتاد به فضل. پسر عمو! میل داری سوار شوی؟ بله؛ از خدا می‌خواهم. پیغمبر او را پشت سرش سوار کرد. چون پیغمبر تعیُّنات نداشت گاهی بر آستر سوار می‌شد، گاهی بر خر برهنه. لذا می‌توانست با رعيّت خود تماس نزديك بگیرد. به هر حالت پیغمبر او را سوار کرد. شدند دو پشته. فرمود محکم مرا بگیر. فضل محکم پیغمبر را گرفته بود. پیغمبر يك دستش به دهانه اسب و با يك دست، بچه را از عقب گرفته بود. این بچه فدایی پیغمبر شده. درست دلش در دام پیغمبر افتاده. حضرت شروع به بذر افشانی کرد. بذر پیغمبر چه بود؟ بذر خداشناسی، بذر توحید، بذر بندگی خدا. «يَا غُلامُ! خَفِ اللهَ تَجِدْهُ أَمَامَكَ» با بچه دارد صحبت می‌کند. «يَا غُلامُ! خَفِ اللهَ يَكْفِيكَ مَا سِوَاكَ» پسر عموجان! از خدا بترس با خدا ارتباط بگیر. در هر جا بروی پیش روی تو خداست و تو در پناه خدایی؛ ترس نداری. پسر عموجان! از خدا بترس. با خدا آشنایی پیدا کن، از هر چیزی تو را کفایت می‌کند، روزی به تو می‌دهد. دنیا می‌دهد؛ آخرت می‌دهد.

اگر کسی بندگی خدا را داشت، تمام شئون زندگانی دنیوی و آخرتي‌اش در ضِمان خداست. خدا تضمین کرده است. چون خدا تضمین کرده، غصّه ندارد. پس از نظر حیات مادی و از نظر لذائذ جسمانی هم، بندگی فوق‌العاده مفید است.

این مقدَّمه را برای این گفتم که اگر می‌خواهیم در دنیا راحت باشیم، باید بنده خدا باشیم. ناخوش می‌شود؛ غصّه ندارد. خدا «نِعْمَ الطَّبيب» است. خدا مراقب بنده‌اش هست. شفاء به دست خداست.

«هُو الشّافي و هُو الكافي» چه غصّه دارد؟ در برّ بیابان و کلّه کوهستان است، گرسنه می‌شود. غصّه ندارد خدا دارد و رزّاق است. از آسمان رزق را به من می‌رساند. مگر رزق باید از دکّان نانوائی تهیه شود؟ نه! خدا ممکن است به وسیله مرغی به من نان برساند. من نمی‌گویم دنبال نان نروید. آدم وقتی تکیه به خدا داشت، راحت قلبی دارد و آسایش قلبی دارد.

(لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ) [6]

آن وقت در پیش‌آمدهای دنیا آن طوری که مادیّین مضطرب می‌شوند، این فرد، آن اضطراب را ندارد.

امّا پرده بالا، نمي‌دانيد بندگی چقدر لذیذ است.

خوشا آنان که الله یارشان بی

بهشت جاودان بازارشان بی

من اینجا بر بابا طاهر حرف دارم. الآن می‌گویم این شعر اوّلش خوب نیست شعر دومش خوب است:

خوشا آنان که دائم در نمازند

که حمد و قل‌هوالله کارشان بی

به بابا طاهر می‌خواهم این را بگویم که: بابا جان! آن کسی که الله یارش هست، او چه اعتنا به بهشت دارد. بهشت چی چیه؟

خوشا آنان که الله یارشان بی

بهشت جاودان بازارشان بی

نه بازارشان، که بهشت، طویله است. خوشا آن کسی که غرق در مناجات با خداست. اگر در جذبه‌های ظاهری افتاده باشید، این چیزی را که می‌گویم می‌فهمید. آدم يك محبوبی دارد. به او دل بسته است. قلب را به او پیوسته است. دلش می‌خواهد دائماً پیش محبوبش باشد. نگاه به صورت محبوبش باشد. از ملاحت او، از صباحت او، از طلاقت او، از بلاغت او، از فصاحت او، از قدّ رعنای او، از چشم زیبای او، از لب یاقوتی او بهره بردارد. کار به خوردنی‌هایی که پیش اوست ندارد.

گفت معشوقی به عاشق کای فتی پس کدامین شهر از آن بهتر است هر کجا سیمین رخی باشد چو ماه

تو به غربت دیده‌ای بس شهرها گفت آنشهری که در وی دلبر است هست جنّت گرچه باشد قعر چاه

بهشت چیست؟ حضرت زین‌العابدین7 فهمیده چه خبر است. او از عبودیّت لذّت می‌برد. مناجات‌های خمسه عشر او را بخوانید. حضرت زین‌العابدین7 در یکی از مناجاتهاي خود می‌گوید:

«وَ لِقَاؤُكَ قُرَّةُ عَيْني»

به‌به! آدم از این کلام می‌فهمد که او امام بوده است:

«وَ وَصْلُكَ مُنَى نَفْسي ... يَا نَعِيمِي وَ جَنَّتِي وَ يَا دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي»

جانم قربان خاك پایت. می‌گوید خدایا! نور چشم من، دیدار توست، لقاء توست، شهود توست، نهایت آرزوی من است.

«يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ» «يا مُنْتَهَى رَغْبَةِ الرَّاغِبِينَ»

این دعاها را می‌خوانید یا نه؟! می‌گوید خدایا! من خودت را می‌خواهم. تو همه چیز منی، تو دنیای منی، تو آخرت منی، تو بهشت منی. بهشت را چه می‌کنم. بهشت من توئی، نعمت من توئی، رضوان من توئی، جان من توئی، جانان من توئی.

خدا می‌داند اگر این حال یك سر سوزن و یك دقیقه در دوران عمر پیدا بشود، اگر یك ثانیه این حال برایت پیدا شود، دلت می‌خواهد جانت را بدهی. اصلاً پرواز بدهی. دنیا زیر پایت می‌رود. بهشت هم در نظرت از پر کاه کمتر می‌آید. همان بهشتِ «زَوِّجْنِي مِنَ الْحُورِ الْعِينِ». خدا شاهد است اگر یك ثانیه روح مناجات المحبّین در تو پیدا شود، که به او متحقق شوی، خدا را دوست بداری و با وجهه دوستی با او حرف بزنی، بهشت از کاه پایین‌تر می‌آید. اگر هم یك وقتی بهشت را می‌خواهی، چون خدا گفته می‌خواهی.

«يَا دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي و يَا نَعِيمِي»

عبودیّت لذّتی دارد. مخصوصاً در مقابل ناز خدا یك نیاز خاصّی لازم است. محبوب گاهی قد را راست می‌کند، عاشق نگاه به آن قد می‌کند و می‌گوید قربان قدّت! گاهی غضب می‌کند.

یاد ایّامی که با ما داشتی

گاه در قهر و غضب، گاه آشتی

حبیب عقب می‌کشد. خود عقب کشیدن، یك نیازی است در مقابل ناز محبوب. گاهی محبوب می‌گوید این کار را بکن، او مثل سپند روی آتش می‌پرد. همه، به عشق محبوب است. آن وقت خدا هزار و یك عشوه دارد. عشوه «سلطنت» دارد، ناز «مُهَیمِنِیَّت» دارد، عشوه «علامیّت» دارد، ناز و عشوه «قاهریّت» و «مقتدریّت» دارد، ناز و عشوه «رحمت» دارد، ناز و عشوه «شفقت» دارد، ناز و عشوه «سلام» دارد.

اگر متحقّق به اسم «السلام» بشوی در جهنّم هم که شما را ببرند حظّ می‌کنید. ابراهیم7 که متحقّق شده بود به اسم مبارك «السّلام» حظّ می‌کرد. لذا به آتش گفته شد:

(یا نارُ کُونی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إبْراهیمَ) [7]

او از آتش، بهره آب را می‌گرفت چون متحقّق به اسم «سلام» خدا شده بود. اگر متحقّق به اسم «مؤمن» بشوید یك امنیَّتی پیدا می‌کنید که اگر دنیا به هم ریخته باشد، شما ککتان نمی‌گزد. مؤمن یعنی امنیّت دهنده. اگر متحقّق به اسم «رفیق» خدا شوید، با تمام موجودات یك حالِ رفاقتی پیدا می‌کنید که نمی‌خواهم شرح بدهم. شرح دادن آن از نظر شرع جایز نیست.

پس خدا را هزار و یك اسم است. هر نازی، یك طور نیازی دارد. این‌ها را ما نمی‌دانیم. خوب توجّه کنید. به نتیجه رسیدیم. باید در دنیا انسان کامل باشد؛ که او عارف و آگاه به نازها و جَلَوات خدا باشد. او تجلّیات خدا را یکی بعد از دیگری در مجاری اشیاء ببیند. در مقابل هر جلوه‌ای یك خضوع خاصّی کند. در مقابل هر اسمی یك خشوع و بندگی مخصوص کند.

(وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إیتاءَ الزَّکاةِ وَ کانُوا لَنا عابِدینَ) [8]

این آیه تنزیلش راجع به انبیاء: است؛ تأویلش راجع به ائمه: است. چرا ما اینها را ائمه: قرار دادیم؟ چرا فعل خیرات را به این‌ها وحی کردیم؟ چرا این‌ها را برپادارنده نماز و دهنده مال قرار دادیم؟ چون این‌ها «عبد خدا» شده‌اند. سمت بندگی، این‌ها را به این مقام رسانده است. انسان کامل آن کسی است که تجلیّات خدا را بداند و در مقابل هر جلوه یك خضوع خاصّ کند. لذا دعاها متنوّع شده است. من یك باب دیگری به روی شما باز کردم. لذا دعاها انوار و اطوار دارد. ما دعاهای مختلف داریم. یك قسم از دعوات ما «تعقیبات» است که بعد از هر نماز باید خوانده شود. تعقیبات مشترکه داریم. تعقیبات مختصّه داریم. یك تعقیب مال نماز صبح است. یکی تعقیب مال هر پنج نماز است.

علاوه بر تعقیبات، دعای سحر داریم. دعای اوّل طلوع آفتاب داریم. دعاهای همه روزه داریم. دعاهای روزهای خاص هفته داریم. این يك رشته.

يك رشته «تعویذات» داریم. هر امامی يك عوذه خاصّی دارد. پیامبر9 عوذه خاصّی دارد. امیرالمؤمنین7 عوذه خاصّی دارد. اینها را علاّمه مجلسی در جلد دعای «بحارالأنوار» نوشته است.

يك دسته «ادعیه سِرّ» داریم. در ادعیه سرّ، دریاها معارف خوابیده است. جلال خدا، جمال خدا، قدر خدا، قضای خدا، مشیّت خدا، عالم امر خدا، عالم جبروت خدا، عالم ملکوت اعلی و اسفل خدا، اینها مالامال در دعاهای سرّ ریخته است. هر که بخورد لبالب مىشود؛ سرشار مىشود. این دعاهای ما گنجینه معارف است. اگر با يك دعا آشنا شوید، به قدر ده برابر کتاب «اسفار» ملاّصدرا و «شفا»ى ابوعلی سینا معارف پیدا خواهید کرد. من خودم هر دو راه را رفتهام. اگر دامن به کمر بزنم که اسفار را درس بگویم، مشکل است کسی مثل من بتواند درس بگوید. به خدا اگر يك دعا از دعاهای زینالعابدین7 حالیِ شما شود، چون معارف الهیّه است، صد برابر این کتابها خواهد شد.

به هر حالت يك دسته ادعیه سرّ است و يك دسته «حُجُب» است. حجاب پیغمبر9، حجاب علی7، حجاب فاطمه3، حجاب حضرت امام حسن7، حجاب حضرت امام حسین7. حجاب یعنی چه؟ اصلاً ما چه میدانیم؟ ما دنبال این حرفها نرفتهایم. وقتی دعا خوانده مىشود و انسان به معانی آنها متحقق مىشود، يك پرده نورانی از جلوی چشم او برداشته مىشود. اینها ادعیه «حُجُب» است.

ادعیه «هیاکل» داریم. بسیار عجیب است. هر کدام از ائمه ما دارای هیکلی از هیاکل هستند. حالا هیکل چیست؟ نمىتوانم پرده بردارم که هیکل چیست و دعاهای هیکل چه سنخ است.

دعاهای قنوت داریم. هر امامی يك قنوتی دارد. «مهج الدعوات» سیّدبن طاووس را بخوانید. ببینید چقدر قنوت از ائمه: نقل شده است! علاوه بر اینها دعاهای دیگری دارد که به ما شاید اجازه خواندنش را ندادهاند؛ چون ما ناقصیم. آن دعاها مثل باقلوا مىماند و گلوی ما مثل گلوی بچه شیرخواره که اگر باقلوای یزد را بخورد او را مىکشد. از جمله آنها «حِرز یمانی» است. ائمه: اَحراز دارند. يك دسته از دعاها اَحراز است. علی7 چند حرز دارد. يك حرز ایشان به نام حرز یمانی است. «سیفی» تعبیرش مىکنند. دوتا دعای سیفی داریم «سیفی صغیر» و «سیفی کبیر». «رَبِّ اَدخِلني فی لُجَّةِ بَحرِ اَحَدِیَّتِكَ...» خلاصه این سیفیِ صغیرِ حضرت علی7 است. حضرت

سیفی کبیر دارد که به نام «حرز یمانی» است. هر کسی حقّ خواندنش را ندارد. وقتی با خدا راه پیدا کردی آن وقت می‌توانی بخوانی. فعلاً برگردم.

تعقیبات داریم. قنوتات داریم. ادعیه سِرّ داریم. هر یك از این‌ها یك نیاز خاصّی است در مقابل یك ناز مخصوص خدا.

«لاتِکرارَ في التَّجَلّي»

تکرار در تجلّی او نیست. تو خیال نکنی دو تا دعا مثل همانند؛ ولی مبینی یك کلمه در این دعا هست در آن دیگری نیست؛ به همین اندازه فرق مىکند. نیاز این طرف، در مقابل یك ناز و جلوه آن طرف است. آن وقت در مقابل دعاها، نمازها داریم. نماز پیغمبر9، نماز جعفر طیّار، نماز فاطمه زهرا3، نمازهای دو رکعتی و پنج رکعتی و ده رکعتی و صد قل هواللّهی و اقسام دیگر. آقایان یك دور مفاتیح را بخوانید. ببینید من چه مىگویم. هر نمازی که در مقابل یك جلوه خداست یك طرز عبودیّت است. یك نوع بندگی خاصّ است. اینها را جز انسان کامل نمىداند. آن کسی که در طریق عبودیّت سیر کاملی کرده باشد، خدا را به نازهای مختلفش می‌بیند. سلطنت خدا را مىبیند. در مقابل نخلستان غش مىکند. تجلّی خدا را می‌بیند، صبحگاهان دعای صباح را با نشاط و انبساط مىخواند.

«يَا مَنْ دَلَعَ لِسَانَ الصَّبَاحِ بِنُطْقِ تَبَلُّجِهِ»

هنگام شب می‌شود یك طور خدا را بندگی می‌کند. نماز خاصّی مىخواند و دعای مخصوصی مىخواند. هنگام نزول باران، هنگام نزول برف، هنگام پیدایش صاعقهها، هنگام تزلزل و زمین لرزهها، هنگام ظهور آیات غریبه دعاهای خاصّی دارد. نمازهای مخصوصی دارد. اینها همه اسرار است. اینها بي‌خود نیست. کشکی و الکی نیست. خیال مىکنید اگر مىگوید فلان وقت این نماز را بخوان، فلان وقت این دعا را بخوان الکی است؟! خیر! هزار رمز است. برای آن جلوه محبوب، این چنین نیازی لازم است. اگر محبوب مىخندد، تو باید محو خنده او شوی. اگر محبوب مىگرید تو باید از غصّه جان بدهی. اگر محبوب راه می‌رود تو باید دنبال سرش مثل عبد ذلیل سایه‌وار باشی. اگر محبوب می‌نشیند تو باید غلام‌وار دست بسته دم در بایستی. هر جلوهای یك نوع بندگی لازم است و این را انسان کامل مىداند.

چون خدا بشر را برای عبودیّت آفریده است، «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُون» [9] دائماً در روی زمین باید انسان کاملی باشد که خدا را به انحاءِ عبودیّت‌ها عبادت کند و عارف به تجلّیات خدا باشد و در مقابل هر جلوهای، یك کرنشی و یك نیاز خاصی بنماید. این انسان کامل «حجّة الله»

است، «خلیفة الله» است. او یا «نَبیّ» است یا «وصیّ» نبی. نبوّت به وجود مسعود اعلي حضرت خاتم‌النبییّن و سیّدالمرسلین ابوالقاسم محمّد9 ختم شده است. 1390 سال گذشته است که این نبی رفته و رخت از این جهان بر بسته است. باید حجّت خدا، خلیفة الله، انسان کامل، عبد خاصّ خدا، وصیّ این پیغمبر باشد. یازده عبد خدا یکی بعد از دیگری آمدند و خلق را به طرق عبودیّت آشنا کردند. خلق را به مواقف بندگی، رهبری و راهنمایی کردند. عموم را راهنمائی و خواص را رهبری کردند، دستگیری کردند. پیر دلیل شدند. خضر وقت گردیدند. اصطلاحات را مـگویم که تطبیق کنید. غوث زمان شدند و خضر دوران شدند، تا سنه 260 هجری. از سنه 260 هجری تا کنون، 1123 سال قمری است که دنیا انسان کامل مـخواهد تا مراتب عبودیّت خدا را طی کند. تا خدا را به نازها و تجلّیات الوهیّتش نیاز بدهد، و کرنش و نیایش و ستایش کند. محال است زمین بدون چنین بنده‌ای که در عبودیّت کامل است بوده باشد و الاّ خلقت بشر، لغو است؛ زیرا بشر برای عبادت آفریده شده است. هر تجلّی یك عبادتی مـخواهد. چون غیر از انسان کامل، کسی تجلّیات را نمـداند عبادت آن تجلّی را نمی‌کند و آن جلوه، بدون عبادت مـماند. خلقت بشر برای عبادت است، پس به حکم این مقدمه برهانی، باید عبدی کامل در عبودیّت باشد و او انسان کامل است. بعد از مرگ امام حسن عسکری7 احدی در دنیا نیست که شایسته این مقام باشد جز پیشوای ما شیعه اثنا عشریّه اعلي حضرت، کیهان مکنت، امکان شوکت، حضرت بقیّةالله فی الأرض عجل‌اللهتعالی‌فرجه‌الشریف که خدا جان همه ما را فدای آن حضرت کند. حالا که صحبت جان آمد، آمین آرام گفتید؟ خدایا جان‌های تمام ما را فدای خاك پای امام زمان ما7 کن.

روز اوّلی که به دنیا آمد او را به مقام بالا و به مقام اعلی بردند. خدا بـواسطه و حجاب با او سخن گفت. به مقتضای روایات منقوله: «مَرْحَباً بِكَ عَبْدِي لِنُصْـرَةِ دِينِي ... وَ مَهْدِيِّ عِبَادِي» آفرین به تو! طفل قنداقه‌ای است؛ یك روزه است؛ معراج جسمانی‌اش بردند. اینجا هم اسراری است. شاید آخرِ ماه برای شما بگویم. «مَرْحَباً بِكَ عَبْدِي» آفرین بر تو ای بنده من. خدایا! یك بار اگر گویی بنده من، از عرش گذرد خنده من. سردوشی عبودیّت را بر دوش او زدند. آفرین بر تو ای بنده من. تو عبد منی؛ تو یاری‌کننده دین منی؛ تو مهدی عباد منی. قسم خورده‌ام به هر که هر چه مـدهم به تو بدهم و به وسیله تو بدهم. پس هر که هرچه مـگیرد به تو مـگیرد و به وسیله تو مـگیرد. به تو ثواب مـدهم و به تو عقاب مـکنم. بر ابرار رحمت خداست، بر اخیار نعمت خداست، بر فجّار نقمت خداست. خدایا! به أسم اعظمت آن آقا را ظاهر بفرما.

به آن خدائی که میپرستید من این معامله را با دل و جان میکنم. اگر شما هم بکنید صرفه با شماست. من الآن حاضرم مخیّرم کنند بین صد سال و دویست سال عمر گوارا، با فراهم بودن همه وسائل زندگی و امامم پنهان باشد، یا بگویند الآن امام را حاضر میکنیم و قبض روحت میکنم. به خود حضرت من حاضرم. جان من چه قابلیّت دارد؟! آن محور وجود، آن سلطان غیب و شهود، آن آفتاب حضرت معبود، آن کلمه قدسیّه الهیّه، آن رب الأرض بیاید دنیا تازه شود.

«السَّلَامُ عَلَی رَبِیعِ الْأَنَام»

بهار مردم امام زمان7 است. یابن العسکری!

خوشا آن زمانی که ساقی تو باشی خوشا آن زمانی که هر ذرّه از ما ز سر گیرد این دل عروج منازل

دهی دم به دم بادههای نهانی برقص اندر آید که ربّی سقانی ز نو گیرد این تن مزاج جوانی

گفت یا عم! دلم از زندگی سیر شده. یاران من رفتند. همقطاران من رفتند. مرغان از قفس پریدند و بیرون رفتند. این جان من میان قفس مانده. پسر عمویم علی اکبر رفت. من یتیم ماندهام. عمو اجازه بده بروم و جانم را قربانت کنم. امروز باید یتیم نوازی کنید. در مقاتل نوشتهاند: همین که قاسم آمد پیش امام حسین7 و گفت عمو از زندگی سیر شدهام، یك وقت دیدند امام حسین7 قاسم را بغل گرفت.

«اعتنقه و جعلا یبکیان حتی غشي علیهما.»

خیلی از چشمها گریان شده. امید است همه چشمها اشكآلود شود. یك طرف زنها ایستادهاند تماشا میکنند، و یك طرف لشکر نگاه میکند. دیدند عمو و برادرزاده دست به گردن یکدیگر اینقدر گریه کردند تا حسین7 غش کرد. این یادش آمده از برادرش امام حسن7، قد و قامت شبیه امام حسن7 است، صورت شبیه امام حسن7 است. یك وقت بغل باز کرد و برادرزاده را بغل گرفت. هی میبوسد. هی میبوسد. مگر قاسم رها کرد؟ میگوید عمو اجازه بده بروم و جانم را قربانت کنم. امام حسین7 هی نگاه میکند.

«فَلَمْ یَزَلْ یُقَبِّلُ یَدَیْهِ وَ رِجْلَیْهِ»

یك وقت دیدند قاسم روی پاهای عمو افتاد.

به‌به به ناله‌های شما. الآن ملائکه گریه شما را مىبرند بقیع سر قبر امام حسن7. مىدیدند پاهای عمو را مىبوسد. عمو اجازه بده بروم. یك عرض دوم دارم. مىخواهم تا ساقه مجلس هر که مىشنود بنالد. یك ساعت بعد دیدند همین عمو نعش قاسم را آورد کنار خیمه...

[1] . الأنبیاء: 73

[2] . یللی: بانگ و فریادی که در حالت مستی و یا هنگام رسیدن خبر خوش مى‌نمایند. (لغت‌نامه دهخدا)

[3] . الذاریات: 22

[4] . الطلاق: 3

[5] . مجموعه ورّام، ج 2، 81

[6] . الحدید: 23

[7] . الأنبیاء: 69

[8] . الأنبیاء: 73

[9] . الذاریات: 56